

صداقت و سیاست : کیمیاگری در عرصه ی ناواقعی سیاست :: حمید مهر آذر



درباره ی سیاست، لوازم و ماهیت مربوط به آن در دوران جدید مباحثات فراوانی ذیل حوزه ی اندیشه ی سیاسی صورت گرفته است که از جوانب مختلفی نیز به موضوع پرداخته اند .

قبل از هر کاربردی از واژه سیاست باید نوع نگاه و فهم خود را از حوزه معلوم کنیم ، اما به نظر می رسد که رایجی یک تعریف جامع و مختصر از این حوزه کاری آسان نباشد اما می توان تا جایی که امکان دارد از موضع بیرونی درباره شرایط و الزامات این حوزه به بحث پرداخت تا احتمالاً رسیدن به یک نظرگاه مشترک در این زمینه آسان تر شود. برای دستیابی به این نظرگاه ما ناگزیر از باز پرداخت هر چند مختصر اندیشه هایی هستیم که به نام این حوزه در طول تاریخ پیدایش مباحث مربوط به خودارایه شده است .

عده ای معتقدند که منازعات مربوط به عرصه سیاست و نوع نگاه ویژه به امر روابط مردم و حکومت ها مربوط به سرشت دوران جدید است و سیاست به مفهوم امروزی با مفهوم مطرح شده درون فلسفه سیاسی قدیم نسبتی ندارد. در دوران قدیم فیلسوفان سیاسی مانند افلاطون و ارسطو کار بسامان کردن مناقشات و منازعات مربوط به جوامع انسانی بر عهده فضیلت ها و خصایل روحی مثبت افراد می گذاشتند، در حالی که تباهی های درونی افراد بالاخره بر فضایل انسانی غلبه می کردند . بدین ترتیب غایت وهدف سیاست که به منزله خیری بود که نوع بشر باید از آن بهره مند می گشت ، حاصل نمی شد . این مسئله حتی افلاطون آرمان گرا را در اواخر عمر تجربه سیاسی اش تبدیل به فیلسوفی واقع گراتر می کند .

با شروع دوران جدید و پیدایش اندیشه های مربوط به تجدد و مدرنیته پیام آوران عصر جدید، لزوم ارائه یک طرح منسجم و غیر ملتزم به قوای ناظر درونی افراد را احساس کردند. مارتین لوتر معتقد بود که طبیعت انسان شیرین و تباها کار است لذا او را به سوی شر راهبری می کند لذا می باید قوانینی تبیین می شد تا مناقشات انسان ها در بهره مندی از امکانات و فرصت های محدود کاهش یابد. تاسیس دولتی مدرن گامی در این راستا بود . قبل از آن مشروعیت های سنتی و کاریزماتیک که بسیاری جوامع قدیم برای حاکمان خود قائل بودند ، پادشاهان آنان را به مرتبه « شاه-خدایی » رسانده و باعث اطلاق مفهوم « رعیت » (در مقابل مفهوم

امروزی شهروند) به ایشان می شد. این مسئله ناشی از آن بود که آنها قوای محرکه ای را که افراد را تبدیل به بازیگران و فرمانروایان را حاکم می کرد نمی شناختند، لذا همای شاهی سایه مرغی بود که تنها بر سر افراد ایزد تبار می نشست و او را کاری با آدمیان خاکی و تباهی یافته نبود.

هدف ما پرداختن به قوای محرکه ایست که افراد را به بازیگران عرصه سیاست تبدیل می کند. کار ما در اینجا نوعی روانشناسی عمل سیاسی است تا احتمالاً در نگاه خود به این حوزه، واقعگراتر شویم. مباحث بعدی از این نکته سرچشمه می گیرند که افراد جوامع انسانی به خودی خود هیچ امتیاز و برتری نسبت به دیگران برای بازی در عرصه ی سیاست ندارد، بلکه شاید افرادی عصبی تر و آسیب پذیر تر نیز هستند.

انسانها بر سر طیفی از امکانات مختلف و البته محدودی که در زندگی برایشان فراهم می شود، دست به انتخاب یک امکان از میان آنها زده و آن را عینیت می بخشند. تلاش آنها در برخورداری از آن امکانات محدود، به یقین باعث بروز تخصصات و مبارزات جدی خواهد شد. این عوامل را ما در سه بخش «قدرت»، «ثروت» و «اعتبار و حیثیت اجتماعی» در کنار تنوع «ارزشها» و «نهاد»هایی که وظیفه التذاذ از این انباره ها را فراهم می آورند، طبقه بندی می کنیم.

هر کدام از این موارد، می تواند منجر به ارضای دیگری نیز شود. اما چه عواملی سبب اشتیاق افراد انسانی به دخالت در عرصه چنین مناقشاتی می شود؟ آیا او مستقل از نیروی غرایز خویش تصمیم به چنین مبارزه ای گرفته است؟

غرایز انسانی چه فیزیولوژیک و چه روانی که به صورت بالقوه در نهاد هر انسانی وجود دارد، می تواند هر لحظه با مشاهده ی انگیزشهای بیرونی و روند اجتماعی شدن و فرهنگ پذیری او، شعله ی سهم خواهی وی را روشن کرده و هر جامعه ای را دستخوش تلاطمات جدی کند. اینجاست که پای «سیاست» به میدان باز می شود.

پس «سیاست» عرصه ای معطوف به منافشات و دعواهای میان انسانهاست که حول تولید و توزیع قدرت و ثروت و برخورداری از حیثیت اجتماعی پدید می آید. خلیقات و روحيات و آرمانهای افراد تا حد بسیار زیادی، به ماهیت رژیم سیاسی آن جامعه باز می گردد. حتی «کانت» و «هگل» که آزادی فرد را از مفروضات فلسفه ی خویش به شمار آورده اند، هر دو، آدمی را تابع مقاصد دولتی که قدرت مطلق دارد، می دانند. اریک فروم می گوید:

«فرد ناگزیر است آن شیوه ی زندگی را که در نظام تولید و توزیع خاص هر جامعه ریشه دارد ، بپذیرد . درحین انطباق پویا با فرهنگ محیط ، برخی سائق های نیرومند به وجود می آیند که سبب انگیزش اعمال و احساسات فرد می گردند. ممکن است شخص از وجود آنها آگاه باشد یا نباشد، اما به هر حال در قدرت این سائق ها تردید نیست و وقتی به وجود آمدند ، ارضا می طلبند و نیروهایی می شوند که به نوبه ی خود در شکل دادن به فرایند یا سیر اجتماع موثر می افتند.»

غرایز و نیازهای نخستینی که انسان را وادار به تمکین در برابر آنها می کند نمی توانند به صورت عریان به عنوان هدف کارکردهای انسانی در عرصه قدرت عرضه شود ، زیرا مشروعیت کارکردها را زیر سوال خواهند برد . لذا باید به دنبال ساختن سرپوش های کاذب و اهداف واسطی باشیم تا منشا مجادلات در حوزه قدرت و سیاست، به تلاش در جهت برقراری ارزش های والای انسانی از آزادی رفاه و عدالت معنا یابد . برای این امر غرایز انسانی تغییر شکل داده ، دچار فعل و انفعال می شود و با دست یازیدن به آگاهیهایی از جنس عقیده و ایدئولوژی که قابل استدلال عقلانی نیستند تصویر سازی کرده و جابجایی مواضع محرکه را باعث می شود . این تصویر سازی ها عموماً با دلایل بلامرجح صورت می گیرد و سلیقه افراد در آن نقش مهمی دارد . کافی است تنها یک میل یا نیاز درونی (میل به قدرت ، میل جنسی ، میل به تسلیم و اطاعت ...) بخاطر ترس از ابراز عریان ، دست به آرمان سازی بزند این آرمان سازی حتی ممکن است فرد کنشگر در عرصه سیاسی را هم دچار توهم کرده و او را متوجه اعماقی نکند که این غرایز در آن فرمان می رانند.

«تفکر دروغین ممکن است کاملاً موافق عقل و منطق باشد و کیفیت دروغین آن لازم نیست از مخالفت با منطق سرچشمه گیرد . این مطلب در مواردی مشهود است که با اینکه دلایلی که تراشیده می شوند عمل یا احساسی را با توسل به عقل و حقیقت توجیه می کنند ، اما خود دلیل تراشی ناقض واقعیات و قواعد تفکر منطقی باشد ، ولی غالباً فی نفسه معقول و منطقی است.»

نگارنده در پی طرح صریح این موضوع است که سیاست مداران نیز اسیر همان قید و بندهایی هستند که طبقات کنش پذیر (مردم عادی) در چارچوب آن دست به عمل می زنند و گفتیم چه بسا آسیب پذیرتر و از لحاظ روحی ناایمن تر هستند .

آنها عموماً ادعاهایی دارند و هیچ از این که کنش آنها در این حوزه ، سهم خواهی از سه انباره ی محدود قدرت ، ثروت و اعتبار اجتماعی ، تلقی شود خشنود نمی شوند . در گفتهای آنها می توان نکاتی را یافت که

حاکمی از نقش مهم و صادقانه و البته نازدودنی ایشان در میان مناقشات سیاسی، اجتماعی و غیره است، چنان که به دنبال القای این باورند که با ترک پست یا حذف کنشی که بر عهده دارند، دستگام معادلات جامعه، تنها به یک پاسخ جبری می انجامد که برابر با بروز نوسانات پر دامنه و دگرگونی های ناخوشایند است که در نهایت به تلاشی جامعه منجر خواهد شد.

قانع ترین آنها به حوزه سیاست منهای خود، به چشم دنیای خاکستری می نگرند که در آتش اختلافات می سوزد و کاری از کسی جز آنها ساخته نیست. اما این ادعا تا چه اندازه صحیح است؟ ما گفتیم که هدف ما تبیین آن محرک های نخستین هست که این کنشگران سیاسی را مجبور به ادای چنین کلماتی می کند خوب است که ما این بازیگران را کیمیاگران عرصه سیاست بنامیم:

«مکر و حیله ای که سیاستمداران برای پرده پوشی و لع قدرت خود بکار می برند با مکر و حیله یک فرد خسیس یا حسود تفاوت چندانی ندارد این امر مختص به سیاست نیست. برعکس پرده پوشی زمانی اختصاصا جنبه سیاسی به خود می گیرد که بازیگر سیاسی از این موازین اخلاقی جامعه تخلف آشکاری کرده باشد. در اینجا ایدئولوژی همچون کیمیاگر وارد معرکه می شود. خوب را به بد و بد را به خوب تبدیل می کند رمز این تبدیل ساده است کافی است ایدئولوژی بگوید ارزش هایی در سیاست وجود دارند که از ارزش های اخلاقی هم بالاترند.»

محرکه های نخستینی درونی تنها خاص کیمیاگران سیاسی نیست، بلکه این نیروها می توانند حتی انرژی لازم برای تحریک جمعیت به هیجان آمده ای را فراهم کنند که برای تامین نظر این بازیگران سیاسی، به توده انفجار یافته و تخریب گر بدل شده باشند، حتی اگر از غایت کارکرد خود که به جیب چه کسانی خواهند رفت آگاه نباشند. اینجاست که تمهید وسایلی برای تحریک توده نیازمند عزمی استوار است که چنین وظیفه ای را «ایدئولوژی» یا کیمیای عرصه «سیاست» همچون اکسیری حیات بخش به عهده می گیرد. از این رو ما سیاستمداران را کیمیاگر نامیدیم، هر چند ممکن است تلاش آنها همواره به ثمر نرسند.

باید دانست که تولید و تزریق ایدئولوژی در قالب یک شعار، یک سمبل یا علامت، یک پرچم و... جزو وظایف خستگی ناپذیر سیاستمداران است. البته، آنها خود از تولید مفاهیم ایدئولوژیک عاجز هستند، چون بیشتر اهل عمل هستند و نه تفکر، لذا دست نیاز به سوی طیفه روشنفکر و تحصیل کرده دراز خواهند کرد. در نتیجه روشنفکران جامعه از این لحاظ که چه نسبتی با تامین ایدئولوژی های لازم برای حاکمان در

خصوص مشروعیت بخشیدن به کارکردها و تصمیمهای نظام سیاسی موجود داشته باشند، به سرنوشتهای متفاوتی در خواهند افتاد.

برای پی بردن به معادلات پنهانی که در عرصه «سیاست» کار را ساده سازی کرده یا آنرا گره میزنند، ما ناگزیر از شناسایی مفهوم ایدئولوژی و کارکردهای مختلف و ظریف آن هستیم. در اینجا مجال تدقیق به این موضوع نیست همین قدر اشاره می کنیم که ایدئولوژی «گفتمانیست جدالی که به کمک آن شهوات از طریق اعمال قدرت در جامعه به دنبال تحقق ارزش است. رسالت ایدئولوژی در این است که ضابطه یا معیاری به دست می دهد تا شخص دوست را از دشمن باز شناسد و گزینش ارزشها را توجیه کند، شهوات را پرده پوشی نماید و اخلاق را به خدمت سیاست بگیرد... و به عمل سیاسی ارزش و جهت دهد و خلا ناشی از نارسایی احتجاج عقلی را پر کند، واقعیت را برای تحقق عمل سیاسی، ساده و شفاف و به صورت تام و کامل درآورد... لذا ایدئولوژی یکی از عناصر ضروری و اجتناب ناپذیر عمل سیاسی است.»

در واقع ایدئولوژی به سیلست مداران امکان میدهد تا با ساده سازی واقعیات پیچیده دست به عمل سیاسی بزنند، چون آنها نمی توانند منتظر روشن شدن حقیقت بنشینند و کار اداره جامعه مستلزم عمل فوری است. به راستی ساده بینانه خواهد بود اگر رفتار سیاست مداران و کنشگران سیاسی را بدون توجه به قوای محرکه درونی آنها که ایشان را در جهت اغنای یک خلا یا نیاز پیش می برد که توسط پیش فرضهای ذهنی و مرقع سازی های پنداری، تغییر شکل داده و به ظاهر ماهیت «آزادی خواهانه» و «عدالت طلبانه» یا «وطن دوستانه» ... گرفته اند، تحلیل کرد. این افراد از شوق و اشتیاقی به مراتب بسیار بیشتر از افراد عادی برخوردارند. آنها برای ارضای این شور یا غرایز روانی، نیازمند مبارزه ای جدی اند. باید احساسات و عواطف توده ها را تهییج کنند و سوار بر امواج احساسات مردمی که اطرافش را از جمعیت آکنده اند، به احساس سرمستی و لذت که هدف غایی فعالیتهای انسانی است، دست یابند.

حتی وارسته ترین افراد نیز، مستثنی نیستند. آرمانهای آنها عموماً استحاله غرایز اولیه در قالب استعارهایی آزادی خواهانه است. درجه شدت وضعف کوششی را که برای دفاع از بعضی آرمانهای خاص از خود نشان می دهند، باید در کیفیت شور یا اشتیاق و وضعیت روانی آنها برای حصول احساس سرمستی جست. اینکه سیاستمداری مثلاً اهل جمع آوری ثروت مادی نیست (به فرض وجود) دلیلی بر صحت و درستی کاری که بر عهده وی گذاشته اند، نخواهد بود، چرا که قوای محرکه وی می تواند کسب اعتبار و وزنه اجتماعی باشد،

چرا که فرمان راندن و سلطه داشتن بر دیگران ، بسان عاملی نیرومند می تواند جنبه های عمده ای از وجود را ارضا کند و بر احساسات نا ایمنی ذاتی افراد فائق شود .

در انتها خواننده محترم را باید به این مسئله توجه دهم که صرف توصیفات فوق از نیروهای پنهانی دارای نقش و اثر در عرصه سیاسی ، به معنای نگاه صرفا منفی ما به این جایگاه نیست و قطعا مفروضات و معقولات ذهنی نیز در این عرصه جایگاه دارند، در غیر این صورت با آشکار شدن واقعیت های مربوط به این عرصه، هیچ جاذبه ای برای فعالیت سیاسی و بسامان کردن قواعد فعالیت های انسانی و برخورداری از حقوق شهروندی برای شهروندان باقی نمی گذاشت . اما باید به این گفته اریک فروم توجه کرد که نوع بشر عموما از دست حکومت های جابری که تحت انقیاد نگه اش داشته بودند، آزادی یافته است ، اما دوران جدید و پیچیدگی هایی آن و ابزاری که علم و تکنیک در اختیار انسانها قرار داده است ، نوعی انقیاد درونی را در برابر تمدن جدید برای انسان جدید به ارمغان آورده است. گویی «گریز از آزادی» رویکرد محتوم بشری است .لذا آشنایی با قوای محرکه و سرشت سیاست مانع از تقدیس حکومتها و قدرتهایی خواهد شد که بدون پشتوانه ی رضایت مردمی در اندیشه تحکیم پایه های قدرت خویشند. در این صورت قطعا تلاش های خستگی ناپذیر انسانی در قانونمند کردن و عقلانی تر کردن هر چه بیشتر فضای جامعه ، به نتایجی سترگ منتهی خواهد شد .

سیاست، هنر پنهان کردن واقعیات جاری است ، وعده آرمان شهری که موجبات رضایت مردم را فراهم آورد، از بخش های تفکیک نشدنی این حوزه است. حتی همین وعده مجوزی در جهت تحمیل زور (مشروع یا نامشروع) و القای فکر و تغییرات خشن برای ساخت ای آرمان شهر خواهد بود ، زیرا میدان داران سیاسی آمده اند تا از رنج های مردم بکاهند و به آنها آزادی ، رفاه، عدالت هدیه کنند. چنین ارمغانی، مستوجب عمل است . عملی که فروکاست ایده هایی خواهد بود که آنها در ذهن خود از اعماقی که امیال انسانی در آن غوطه ور است، ساخته اند .

سیاستمداران عموما همان مبارزان سابق هستند که از موضع احتجاجی و سلبی خود در طی یک چرخش در پشت میزهای صدارت، موضعی ایجابی و اثباتی گرفته اند . آنها که خود خواهان مبارزه علیه وضع موجود بودند، اینک به محافظان وضع موجود و توجیه آن بدل شده، چرا که هر اعتراضی به وضع موجود، اعتراض به شرایطی است که او حافظ آن است . تغییراتی که وی از آن سخن می گوید تغییراتی سطحی است که اجرای تمامی مراحل آن توسط وی وهمفکرانش تعیین می شود. این تغییرات به گونه ای خواهد

بود که موجبات دگرگونیهای عمیقی که نظم مستقر را برهم زند، نشود. در عوض آنها همواره مجبورند در انظار عمومی، نقش مردم را ستایش کنند و هر پیشرفتی را مدیون نقش و حضور آنان بدانند. ایشان از ترس روی گردانی مردم از آنها و تزلزل پایه های قدرت خویش در حضور مردم هیچگاه از آنان انتقاد نمی کنند (هیچ سیاستمداری را نمی توان یافت که در حضور مردم از آنها انتقاد کند) اما در خلوت خود و در دالانهای عریض و طویل حکومت خود، متفرعانه از آنان انتقام خواهند گرفت.

تسخیر اذهان عمومی، نیاز اساسی سیاستمدارانی است که در فکر حفظ همیشگی قدرت خود هستند. بازگونی مفاهیم و ساده سازی واقعیت های پیچیده و سر در گم و القای آنها به عالم ذهن و بطور کلی استحاله واقعیات جاری و احیاناً تلخ، اجزای جدا نشدنی این عرصه است. هر اندازه که قدرت سیاسی، از فیلتر خواست عمومی و رضایت مردمی، عبور نکرده باشد، این خصوصیات با وضوح بیشتری نمایان می شود.

باید توجه کرد اهدافی که کیمیاگران سیاسی برای توسعه جامعه مطرح می کنند، عموماً مشخصه هایی کیفی اند نه کمی، گفتن اینکه هدف از فلان سیاست آموزشی، تربیت انسانهای شایسته و اهل کمال است، همچنان که افکار عمومی را جلب خواهد کرد، مشکلات بعدی را از پیش پای وی بر خواهد داشت، کیفیات زندگی موضوع تفسیرهای مختلفی قرار می گیرد و هر یک بر داشتهای متفاوتی از میزان موفقیت در رسیدن به این هدف ارائه خواهد داد، اما اینکه در امر پرورش چنین انسانهایی مسامحه روا داشته اند یا نه، مطمئناً کار سخت و ناممکنی است. (در میان این تفسیرها حتماً یک راه فرار برای سیاستمدار گشوده خواهد شد). سیاستمداران و رهبران احزاب و گروههای رقیب، هیچگاه حرف هم را باور نمی کنند. پیش حرف آنها در گفتگوهای متقابل آشکار و نهان عدم صداقت طرف مقابل و امکان بر باد رفتن هر گونه توافق نتیجه شده ای است. آنها می دانند که پشت هر لبخندی که بر لبهای طرف مقابل نشسته است، چه چیزهای دیگری می تواند نهفته باشد. چرا؟ چون از حال خود با خبرند.

«سیاست» محل تضارب گفتمان غیر واقعی و ناصداق است. سیاستمداری مستلزم مقادیر معتناهی دروغ و حقه های رندانه است. جز این دیگر نمی توان به کار اداره جامعه پرداخت. سیاستمدار صادق وجود ندارد. صداقت با بازی سیاست نمی خواند. مهم برنده شدن در بازی است. آنهایی که منطق بازی سیاسی را رعایت نمی کنند، سعی در برنده شدن در بازی از طریق ارسال پرتوهای انحرافی و اعوجاج قوه پیش بینی رقیب را دارند. روشنفکران که نسبت به اوضاع جامعه خود حساسند و در خود احساس تعهد برای سر دادن آوای

انتقاد و کشف حجاب از واقعیت می کنند ، هیچگاه نمی توانند سیاست مدار به مفهوم مصطلح باشند. (آنها حد اکثر می توانند آگاه به معادلات سیاسی و روابط آن یعنی سیاستدان باشند) پوشیدن لباس خشن و زمخت سیاست ، مستلزم کردن لباس ظریف روشنفکری است «تقریر حقیقت» و «تقلیل مرارت» از وظایف روشنفکران است که با «ناراستی» و عدم صداقت نمی خواند .لذا اگر روشنفکری به کسوت صداقت در بخشی از حوزه سیاست در آمد، اگر متعهد به آرمانهای روشنگری اش باقی مانده باشد ، به زودی خود را با این عرصه بیگانه خواهد دید. منافع مردم و روشنفکران به موازات هم امتداد می یابد، در حالی که «دیگری» که باید او را به خاطر مواضع خطرناکش کنترل نمود، در مورد سیاستمداران شامل همین مردم و خصوصا روشنفکران می شود. لذا شگفت آور خواهد بود اگر سیاستمداری را روشنفکر بنامند ، چرا که هر هدف روشن بینانه ای هم که از طرف سیاستمداری عرضه شود، در پشت آن اهداف سیاسی نهفته است .

سایت نصور؛ آرشیو مقاله های فارسی

Nasour.net

ایمیل:

Info@Nasour.net

Nasour@Live.com